

دکتر میرحسین عابدیان
مشاور وزیر دادگستری

دیوان عالی کشور و نظارت بر حسن اجرای قوانین

اصل ۱۶۱ قانون اساسی:

«دیوان عالی کشور به منظور نظارت بر اجرای صحیح قوانین در محاکم و ایجاد وحدت رویه قضائی و انجام مسئولیتهائی که طبق قانون به آن محول می‌شود بر اساس ضوابطی که رئیس قوه قضائیه تعیین می‌کند تشکیل می‌گردد.»

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

مقدمه

اهمیتی که استقرار نظم، عدالت و امنیت اجتماعی در جوامع بشری دارد بر هیچ‌کس پوشیده نیست. انسان نیز به مقتضای فطرت و طبیعت اجتماعی خویش، گرایش به نظم و امنیت اجتماعی داشته و خواهان برقراری عدالت در تمامی ابعاد زندگی اجتماعی خویش است. نیل به این مهم در جوامع پیچیده فعلی بشری، تنها از طریق اجرای صحیح قانون توسط تمامی دستگاهها و نهادهای حکومتی و آحاد ملت میسر خواهد شد. بدیهی است که واضعان قانون و نیز مراجعی که ابتکار تهیه لوایح و تقدیم آن به مرجع قانون‌گذاری را دارند باید هدف غایی از وضع قانون را به‌عنوان

وسیله‌یی برای تحقق عدالت در جامعه سرلوحه امور خویش قرار دهند، اما بدون تردید، اجرای صحیح چنین قانونی است که هدف مقدس قانونگذار در تحقق عدالت را تأمین و زمینه استقرار نظم و امنیت اجتماعی را فراهم می‌سازد. تأمین و تضمین این هدف والا، به طرق متعدد مورد عنایت قانونگذاران اساسی کشورهای مختلف جهان بوده‌است. قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران نیز، نظارت بر حسن اجرای قوانین در کشور را به قوه قضائیه که وظیفه مهم پشتیبانی از حقوق فردی و اجتماعی و مسئولیت تحقق بخشیدن به عدالت را داراست واگذار نموده‌است.^۱

وظیفه نظارتی قوه قضائیه بر اجرای صحیح قوانین در دو اصل دیگر از فصل یازدهم قانون اساسی تأکید و مراجع نظارتی خاصی برای انجام این وظیفه پیش‌بینی گردیده‌است: اصل یکصد و شصت و یکم قانون اساسی، نظارت بر اجرای صحیح قوانین در محاکم را از اهداف تشکیل دیوان عالی کشور بر شمرده و به منظور نظارت بر حسن جریان امور و اجرای صحیح قوانین در دستگاه‌های اداری نیز تشکیل سازمانی به نام سازمان بازرسی کل کشور زیر نظر رئیس قوه قضائیه، به شرح اصل یکصد و هفتاد و چهارم قانون اساسی، پیش‌بینی گردیده‌است.

آنچه مسلم است وظیفه نظارتی سازمان بازرسی کل کشور بر اجرای صحیح قوانین، با توجه به صراحت اصل یکصد و هفتاد و چهارم قانون اساسی، منحصر به دستگاه‌های اداری کشور بوده و به محاکم تسری ندارد. ایراد شورای نگهبان به مصوبه مجلس شورای اسلامی در خصوص اصلاح بند ج ماده ۲ قانون تشکیل سازمان بازرسی کل کشور مصوب مرداد ماه ۱۳۷۵، که به نوعی نظارت سازمان بازرسی کل کشور را به مراجع قضائی و واحدهای تابعه دادگستری تسری داده‌بود،

۱- بند سوم اصل یکصد و پنجاه و شش قانون اساسی.

و نیز متن بند ج ماده ۲ قانون مذکور^۱ که متعاقب ایراد شورای نگهبان اصلاح و به تأیید شورای مذکور رسیده، مؤید این استنباط است. براساس بند مذکور، نظارت سازمان بازرسی کل کشور در خصوص مراجع قضائی و واحدهای تابعه دادگستری، منحصر به سوء جریانات اداری و مالی است و شامل نظارت بر حسن اجرای قوانین در رسیدگی به تظلمات، شکایات و دعاوی توسط مراجع قضائی نمی‌باشد.^۲

اما در خصوص دیوان عالی کشور، اصل یکصد و شصت و یکم صراحتاً نظارت بر حسن اجرای قوانین در دادگاهها را از وظائف مرجع مذکور، که عالیترین مرجع قضائی کشور نیز هست، بر شمرده است. این مسئولیت دیوان عالی کشور، که از سابقه تاریخی نیز برخوردار است، غالباً از طریق ممیزی احکام دادگاهها و نقض و ابرام براساس انطباق یا عدم انطباق آنها با قانون و نیز ایجاد وحدت رویه قضائی، در حدودی که قوانین عادی مقرر کرده است، صورت می‌گیرد. لیکن نکته قابل بحث این است که آیا وظیفه نظارتی دیوان عالی کشور، محدود به همین است یا دیوان عالی کشور امکان تعیین هیأت‌های بازرسی و اعزام آن به محاکم به منظور بررسی حسن اجرای قوانین را نیز داراست؟ به عبارت دیگر دامنه شمول وظیفه نظارتی دیوان عالی کشور تا چه حدی است؟ نکته دیگر اینکه آیا این وظیفه منحصر به شعب دیوان عالی کشور است یا دادسرای دیوان عالی کشور را نیز در برمی‌گیرد؟ و بالاخره، تعیین

۱- ماده ۲ قانون اصلاح موادی از قانون تشکیل سازمان بازرسی کل کشور و الحاق يك ماده و يك تبصره به آن ... مصوب ۱۳۷۵/۵/۷ مقرر می‌دارد: «بند ج ماده ۲ این قانون به شرح زیر اصلاح می‌گردد: ج- اعلام موارد تخلف و نارسائیه‌ها و سوء جریانات اداری و مالی در خصوص وزارتخانه‌ها و نهادهای انقلاب اسلامی و بنیادها به رئیس‌جمهور و در خصوص مؤسسات و شرکتهای دولتی و وابسته به دولت به وزیر ذیربط و در مورد شهرداریها و مؤسسات وابسته به وزیر کشور و در خصوص مؤسسات غیردولتی کمک‌بگیر از دولت به وزارت امور اقتصاد و دارائی و در خصوص سوء جریانات اداری و مالی مراجع قضائی و واحدهای تابعه دادگستری به رئیس قوه قضائیه و در موارد ارجاعی کمیسیون اصول ۸۸ و ۹۰ قانون اساسی نتیجه بازرسی به آن کمیسیون اعلام خواهد شد.»

۲- این مختصر در مقام بحث پیرامون حدود وظائف سازمان بازرسی کل کشور نیست و لذا در خصوص موضوع به همین مقدار اکتفا می‌شود. برای دیدن نظر مخالف رک به مقاله مراجع قضائی در آینه بازرسی و نظارت، محمدباقر کرمی، مجله حقوقی دادگستری، جلد ۲۲، تابستان ۱۳۷۷، ص ۱۶۹.

دامنه شمول اصل یکصد و شصت و یکم، با توجه به قسمت اخیر اصل مذکور، نیاز به تعیین حدود و وظائف از سوی رئیس قوه قضائیه دارد یا خیر؟ این مختصر با بررسی سابقه و نقش تاریخی دیوان عالی کشور در نظارت بر حسن اجرای قوانین و مقررات جاری در این باب، سعی در روشن ساختن موضوعات و سئوالات فوق خواهد نمود.

۱. سابقه تاریخی

نظارت دیوان عالی کشور بر حسن اجرای قوانین، از سابقه تاریخی نسبتاً طولانی برخوردار است. از اولین ادوار قانونگذاری در صدر مشروطیت، قوانینی که طی آنها تشکیلات قضائی کشور و حدود صلاحیت محاکم و آیین دادرسی آنها مقرر گردیده، متعرض دیوان عالی کشور^۱ و وظیفه نظارتی آن شده است: قانون موقتی محاکمات جزائی مصوب ۱۳۲۹ هجری قمری و قانون اصول محاکمات حقوقی مصوب ۱۳۲۹ هجری قمری، دیوان عالی تمیز را عالیترین مرجع قضائی کشور معرفی و حق نقض و ابرام و ممیزی آرای دادگاهها را به آن اعطا نموده بود. قانون

۱- تأسیس رسمی دیوان عالی کشور که به «دیوان تمیز» معروف بود به سال ۱۳۲۸ هجری قمری برمی گردد. پیش از آن و از زمانی که دیوانخانه عدالت در تهران و حکام ایالتی و ولایتی در شهرها حل و فصل دعاوی را بدون دراختیار داشتن قوانینی مدون عهده دار بودند اثری از دیوان تمیز وجود نداشت. پس از استقرار مشروطیت در سال ۱۳۲۵ قمری، محاکمی تحت عناوین محکمه ملکی و نقدی و محکمه جزا و نیز شعبه‌یی تحت عنوان محکمه استیناف تشکیل گردید. دیوان تمیز هم با اینکه اسماً وجود داشت اما صرفاً در ایام حاجت، به دعوت وزیر، مجلسی بنام تمیز منعقد می گردید. (رک به آئین دادرسی مدنی و بازرگانی، دکتر احمد متین دفتری، جلد اول، تهران، ۱۳۲۹، ص ۹ و ۱۰). دیوان تمیز در قانون اصول تشکیلات عدلیه مصوب ۱۳۱۸ به دیوان عالی کشور تغییر نام داد و تا پیروزی انقلاب شکوهمند اسلامی در رأس تشکیلات قضائی کشور قرار داشت. مهمترین وظائف این مرجع عالی قضائی به شرح ذیل بود: ۱- حکمیت منازعه در حدود ادارات و مشاغل (اصل ۸۵ قانون اساسی مشروطیت)، ۲- مرجعیت رسیدگی فرجامی نسبت به احکام دادگاههای نظامی (مواد ۲۷۱ به بعد قانون سابق دادرسی و کیفر ارتش) و نظارت بر حسن اجرای قوانین در این دادگاهها و سایر دادگاههای جزائی (ماده ۴۳۱ قانون آئین دادرسی کیفری)، ۳- مرجعیت رفع اختلاف بین محاکم عدلیه و نظامی (ماده ۲۰۴ قانون آئین دادرسی کیفری)، ۴- احاله دعوی جزائی از یک حوزه به حوزه دیگر (ماده ۲۰۷ قانون آئین دادرسی کیفری)، ۵- محاکمه وزراء (اصل ۷۵ قانون اساسی مشروطیت و قانون محاکمه وزراء مصوب ۱۳۰۷)، ۶- رسیدگی فرجامی و نظارت بر حسن اجرای قوانین در دادگاههای مدنی (ماده ۵۵۵ قانون آئین دادرسی مدنی)، ۷- ایجاد وحدت رویه قضائی (قانون وحدت رویه قضائی مصوب سال ۱۳۲۸، ماده ۵۷۶ قانون آئین دادرسی مدنی و ماده ۳ الحاقی به قانون آئین دادرسی کیفری). رک به حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران، دکتر سیدمحمد هاشمی، جلد دوم، ص ۴۹۸ - ۴۹۹.

اصول تشکیلات عدلیه مصوب سال ۱۳۰۷ نیز، ضمن اینکه حوزه قضائی دیوان تمیز را کلیه محاکم عدلیه ایران معرفی نموده بود، بشرح ماده ۱۱ مقرر می‌داشت:

«... دیوان تمیز در غیر مواردی که قانون استثناء کرده داخل ماهیت دعوی نشده فقط حق نقض و ابرام احکام و نظارت در محافظت قانون و اجرای آن را بالسویه در تمام محاکم عدلیه دارد.»

در سایر کشورها نیز عمده هدف از تشکیل دیوان عالی کشور، رسیدگی حکمی - و نه موضوعی و ماهیتی - به دعاوی و جلوگیری از نقض قوانین توسط محاکم و ایجاد وحدت و ثبات رویه قضائی بوده است: دیوان کشور فرانسه در سال ۱۷۹۰ با همین هدف توسط مجلس مؤسسان این کشور تأسیس گردید و در سایر کشورهای اروپایی نیز این رویه اقتباس و از جمله ماده ۹۵ قانون اساسی بلژیک مصوب ۱۸۳۱ میلادی مقرر داشت: «برای تمام کشور بلژیک یک دیوان نقض (تمیز) وجود دارد که جز در مورد محاکمه وزیران وارد در ماهیت دعوی نمی‌شود.» قانونگذار اساسی مشروطیت نیز با اقتباس از قانون اساسی بلژیک، در اصل ۷۵ متمم قانون اساسی راجع به دیوان تمیز مقرر می‌داشت: «در تمام مملکت فقط یک دیوانخانه تمیز برای امور عرفیه دایر خواهد بود آنهم در شهر پایتخت و این دیوانخانه تمیز در هیچ محاکمه ابتدائاً رسیدگی نمی‌کند مگر در محاکماتی که راجع به وزراء باشد.» بر این اساس دیوان تمیز، که بعدها به دیوان عالی کشور تغییر نام داد، بعنوان عالیترین مرجع قضائی و با هدف پاسداری از رعایت قانون در محاکم تشکیل و صلاحیت رسیدگی آن نیز، الا در موارد استثنایی، محدود به رسیدگی حکمی یا به تغییری محاکمه بین قاضی و قانون شد. این نوع رسیدگی، در قانون آیین دادرسی مدنی مصوب ۱۳۱۸، عنوان رسیدگی فرجامی را به خود گرفت: ماده ۵۵۸ قانون مذکور مقرر می‌داشت:

«مقصود از رسیدگی فرجامی تشخیص این است که حکم یا قرار مورد درخواست

فرجامی موافق قانون صادر شده یا نه در صورت اولی حکم یا قرار ابرام و الا نقض خواهد شد.»

۲. دامنه شمول وظیفه نظارتی دیوان عالی کشور

قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، به شرح اصل یکصد و شصت و یکم، وظیفه نظارتی دیوان عالی کشور را صریحاً متعرض شده است: «دیوان عالی کشور به منظور نظارت بر اجرای صحیح قوانین در محاکم و ایجاد وحدت رویه قضائی و انجام مسئولیتهایی که طبق قانون به آن محول می‌شود بر اساس ضوابطی که رئیس قوه قضائیه تعیین می‌کند تشکیل می‌گردد.»

اصولاً با توجه به اینکه هدف از تشکیل دیوان عالی کشور، از دیدگاه تاریخی در کشور ما و سایر کشورها، در واقع ممیزی احکام دادگاهها از حیث انطباق آنها با قانون، و نتیجتاً پاسداری از اجرای صحیح قانون در دادگاهها، بوده است لذا وظیفه نظارتی دیوان عالی کشور، به شرح پیش‌بینی شده در اصل یکصد و شصت و یکم قانون اساسی را نیز باید در همین راستا تفسیر نمود. دیوان عالی کشور با بررسی پرونده محاکم بدوی و تجدیدنظر، در حدودی که در قوانین عادی مقرر گردیده است، چگونگی رعایت قانون توسط دادگاهها را کنترل می‌کند و در این راستا، از اختیار نقض یا ابرام آراء برخوردار است^۱؛ چنانچه رأیی موافق قانون صادر گردیده و ایراد مؤثری نیز از حیث رعایت مقررات شکلی و آیین دادرسی بر آن وارد نباشد، توسط دیوان عالی کشور ابرام و الا نقض و رسیدگی ماهیتی به دادگاه صالح ارجاع می‌گردد. این اختیار، در کنار دیگر اختیارات قانونی دیوان عالی کشور در صدور رأی اصراری و رأی وحدت

۱- ر.ن. به مقاله مقایسه اجمالی بین دیوان عالی کشور و دیوان عدالت اداری، آیت‌الله محمد یزدی، مجله حقوقی و قضائی دادگستری، شماره اول، پائیز ۱۳۷۰، ص ۵- نظارت دیوان عالی کشور بر اجرای صحیح قوانین در محاکم، فتح‌الله یآوری، مجله حقوقی و قضائی دادگستری، شماره دوم، زمستان ۱۳۷۰، ص ۲۲ - حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران، دکتر سیدمحمد هاشمی، ج ۲، ص ۵۰۰ - ۵۰۱.

رویه به منظور یکسان‌سازی استنباط از قوانین در دادگاهها و ایجاد وحدت رویه، که خود راه مؤثری برای تضمین حسن اجرای قوانین در محاکم است، ابزار نظارتی واجد اهمیتی برای عالیترین مرجع قضائی کشور فراهم می‌سازد که با توجه به شأن عالی قضائی خود، از طرق قضائی، وظیفه نظارت بر حسن اجرای قوانین در دادگاهها را انجام دهد. علاوه بر اینکه از جهت تاریخی هدف از تشکیل دیوان عالی کشور ممیزی احکام، از طریق نقض یا ابرام، به منظور احراز حسن اجرا و تفسیر صحیح قانون در محاکم بوده‌است، دلایل ذیل نیز این استنباط را تقویت می‌کند:

۱) دیوان عالی کشور، عالیترین مرجع قضائی کشور است: طبیعت قضائی این دیوان که در رأس محاکم و مراجع قضائی واقع است اقتضا می‌کند که نظارت آن بر حسن اجرای قوانین، از طریق رسیدگی قضائی، به ترتیب پیش‌بینی شده در قوانین، باشد. تعیین و اعزام هیأت‌های بازرسی به محاکم، اصولاً امری است با طبیعت اداری و اجرائی که دیوان عالی کشور را به عنوان مرجعی قضائی باید فارغ از آن دانست.

۲) اصولاً شأن عالیترین مرجع قضائی يك کشور نیز، که مهمترین اختیارات قضائی از قبیل رسیدگی به تخلفات رئیس‌جمهور از وظائف قانونی را داراست،^۱ اقتضای رسیدگی‌های اداری و انجام بازرسی از دادگاهها را نمی‌کند: انجام چنین امری توسط دیوان عالی کشور، تنزیل شأن آن به مرجعی اداری و اجرائی است که سابقه‌یی در نظامهای حقوقی مشابه نداشته و با فلسفه تشکیل دیوان عالی کشور منافات دارد.

۳) عملکرد قضات و چگونگی رعایت قانون در رسیدگی قضائی محاکم، براساس ماده ۲۷ قانون اصلاح پاره‌یی از قوانین دادگستری مصوب ۱۳۵۶، توسط دادسرای انتظامی قضات، مورد بازرسی دوره‌یی و منظم قرار می‌گیرد. براساس ماده مذکور

۱- مستفاد از بند دهم اصل یکصد و دهم قانون اساسی و ماده ۱۹ قانون تعیین وظائف و اختیارات و مسئولیتهای ریاست جمهوری اسلامی ایران مصوب ۱۳۶۵.

که هنوز نیز به قوت و اعتبار خود باقی است. «دادسرای انتظامی قضات مکلف است ضمن رسیدگی به شکایات و طی بازرسیهای منظم، کمیت و کیفیت کار قضات را مورد ارزشیابی قرار داده و تشویق قضاتی را که مصدر خدمات باارزش و برجسته و درخشان باشند به وزیر دادگستری (رئیس قوه قضائیه در نظام قضائی فعلی) پیشنهاد و به تناسب خدمت و اقتضای مورد، صدور تقدیرنامه، اعطای نشان عدالت، پیشنهاد نشان کشوری، کاهش یک سال از مدت توقف در یک رتبه یا ترفیع یک رتبه قضائی را تقاضا نماید...»

مراد از بازرسی دوره‌یی دادسرای انتظامی قضات، علاوه بر ارزشیابی کمی کار قضای، ارزشیابی کیفی کار نیز می‌باشد و طبیعی است که در ارزشیابی کیفی، نحوه رسیدگی محاکم مورد توجه واقع و بر چگونگی اجرای قانون در دادگاهها نظارت خواهد شد.

۴) اساساً اصل استقلال قضات که مورد پذیرش و حمایت قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران است، اقتضا می‌کند که بازرسی از کار قضات، که بعضاً در عمل ممکن است منجر به نتایج سوئی از قبیل اعمال فشار و... شود، حتی الامکان توسعه داده نشود. البته بدیهی است که کار قضات نیز، همانند کار دیگر مستخدمین دولتی، محتاج بازرسی به منظور یافتن نقاط ضعف و قوت کار دادگاهها است، لیکن توسعه آن با تمسک به تفسیر اصول قانون اساسی یا قوانین عادی، عملاً ممکن است استقلال قضات در دادرسیها را مخدوش نماید. اهرمهای قانونی موجود برای نظارت بر حسن اجرای قوانین در محاکم که در مقام اجرای وظیفه قانونی قوه قضائیه به شرح بند سوم اصل ۱۵۶ وضع گردیده است، به نظر کافی برای اعمال نظارت می‌باشد: دیوان عالی کشور از طریق اختیار نقض و ابرام آرای محاکم با توجه به رعایت یا عدم

رعایت قانون و نیز ایجاد وحدت رویه قضائی^۱ و دادرسی انتظامی قضات از طریق بازرسیهای دوره‌یی، ابزارهای کافی برای نظارت بر عملکرد محاکم و چگونگی اجرای قانون در دادگاهها می‌باشند و نهایتاً می‌توان با تقویت نهاد اخیرالذکر و تدوین آیین‌نامه ویژه‌یی برای بازرسیهای دوره‌یی، شکل مناسبتر و مؤثرتری به بازرسیها و نتیجتاً اعمال حق قانونی قوه قضائیه در نظارت بر حسن اجرای قوانین داد. بنا به مراتب مذکور باید بر این بود که نظارت دیوان عالی کشور بر حسن اجرای قوانین در محاکم، بایستی از مسیر قانونی ویژه آن و براساس رسیدگیهای قضائی که منجر به نقض یا ابرام آراء می‌شود و نیز از طریق ایجاد وحدت رویه قضائی صورت پذیرد.

۳. نظارت دیوان عالی کشور بر اجرای صحیح قوانین

در وضعیت فعلی، اختیار دیوان عالی کشور در نظارت بر حسن اجرای قوانین در دادگاهها، از طرق قانونی ذیل اعمال می‌گردد:

۱) تجدیدنظرخواهی از آراء دادگاههای عمومی و انقلاب در موارد مذکور در ماده ۲۱ قانون تشکیل دادگاههای عمومی انقلاب^۲: ترتیب عمل دیوان عالی کشور در این صورت، در واقع ممیزی حکم صادره از حیث رعایت یا عدم رعایت قانون است. براساس ماده ۲۳ قانون مذکور، چنانچه حکم مطابق قانون و دلائل موجود در پرونده اصدار یافته‌باشد دیوان عالی کشور حکم را تأیید و جهت اجرا به دادگاه صادرکننده

۱- هیأت عمومی دیوان عالی کشور ضمن رأی وحدت رویه شماره ۵۶۶ - ۷۰/۷/۲ تفسیر مشابهی از اصل ۱۶۱ قانون اساسی ارائه داده‌است: «اصل ۱۶۱ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، نظارت بر اجرای صحیح قوانین در محاکم و ایجاد رویه قضائی را از اختیارات دیوان عالی کشور قرار داده و دیوان عالی کشور با نقض و ابرام احکام محاکم نظارت قانونی خود را اعمال و رویه قضائی ایجاد می‌کند...» رک به مقاله نظارت دیوان عالی کشور بر اجرای صحیح قوانین در محاکم، فتح‌الله یآوری، مجله قضائی و حقوقی دادگستری، شماره دوم، زمستان ۱۳۷۰، ص ۲۲ به بعد.

۲- این موارد عبارتند از: ۱) اعدام و رجم، ۲) قطع عضو و قصاص نفس و اطراف، ۳) مصادره و ضبط اموال، ۴) مجازات حبس بیش از ده سال، ۵) حکمی که خواسته آن از بیست میلیون ریال متجاوز باشد، ۶) احکام راجع به اصل نکاح و طلاق، ۷) احکام راجع به نسب و وقف و حبس و تولیت.

حکم اعاده می‌نماید. اما در صورتی که رأی از دادگاه فاقد صلاحیت ذاتی صادر شده باشد یا برخلاف قانون صادر شده یا رعایت تشریفات قانونی در آن نشده باشد و عدم رعایت تشریفات مذکور به درجه‌یی از اهمیت باشد که رأی را از اعتبار قانونی بیاندازد یا بدون توجه به دلائل یا مدافعات اصحاب دعوی یا با نقص تحقیقات صادر شده باشد رأی توسط دیوان عالی کشور نقض و به ترتیب مذکور در قسمت اخیر ماده یاد شده عمل می‌شود. همچنان که ملاحظه می‌شود رسیدگی دیوان عالی کشور، مطابق با فلسفه تشکیل آن و بدون ورود در ماهیت دعوی و صرفاً از حیث ملاحظه رعایت یا عدم رعایت موازین قانونی توسط دادگاه صادرکننده رأی، وسیله‌یی برای نظارت مرجع عالی مذکور بر حسن اجرای قوانین در محاکم است.

۲) رسیدگی تجدیدنظر در خصوص احکام قابل اعتراضی که به مرحله قطعیت رسیده‌اند براساس درخواست دادستان کل کشور در حدود مذکور در ماده ۳۱ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب: براساس ماده مذکور، دادستان کل کشور، در صورت تقاضای محکوم علیه ظرف مهلت یک ماه از تاریخ ابلاغ حکم، چنانچه حکم را مخالف بین با شرع یا قانون تشخیص دهد، از دیوان عالی کشور نقض حکم را درخواست می‌نماید. رسیدگی دیوان عالی کشور در این صورت نیز رسیدگی قضائی حکمی، و نه موضوعی و ماهیتی، به منظور احراز رعایت موازین شرع و قانون در حکم صادره است. اگر حکم صادره خلاف بین شرع یا قانون تشخیص داده شود، توسط دیوان عالی کشور نقض و پرونده جهت رسیدگی به شعبه هم‌عرض ارجاع داده می‌شود. در خصوص آراء صادره از دادگاههای نظامی، اعمال اختیار دادستان کل کشور در تجدیدنظرخواهی، براساس ماده ۱۷ قانون تجدیدنظر آراء دادگاهها مصوب ۱۷/۵/۷۲ صورت می‌گیرد که از حیث جهات درخواست تجدیدنظر و نحوه رسیدگی دیوان عالی کشور، تفاوتی با ماده ۳۱ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب ندارد.

۳) رسیدگی تجدیدنظر در مقام اعمال بند دوم ماده ۱۸ قانون تشکیل

دادگاههای عمومی و انقلاب (بند دوم ماده ۸ قانون تجدیدنظر آراء دادگاهها مصوب ۱۳۷۲ در خصوص آراء صادره از دادگاههای نظامی): براساس بند مذکور. چنانچه قاضی دیگری پی به اشتباه رأی صادره ببرد به نحوی که اگر به قاضی صادرکننده رأی تذکره دهد متنبه گردد. رأی قابلیت نقض پیدا خواهد نمود. هیأت عمومی دیوان عالی کشور طی رأی وحدت رویه شماره ۶۲۲ مورخه ۲۱/۱۱/۷۶. صرف پی بردن به اشتباه قاضی توسط قاضی دیگر را مجوزی برای رسیدگی تجدیدنظر دانسته و بر این اساس، در این صورت نیز دیوان عالی کشور، چنانچه رأی اساساً قابلیت تجدیدنظرخواهی در دیوان عالی کشور را داشته، حق رسیدگی تجدیدنظر از حیث ملاحظه چگونگی اجرای قانون توسط قاضی صادرکننده رأی را خواهد داشت.

۴) رسیدگی و صدور رأی در هیأت عمومی شعب حقوقی یا کیفری دیوان عالی کشور: بر اساس بند ج ماده ۲۴ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب. چنانچه دادگاه مرجوع الیه، پس از نقض حکم در دیوان عالی کشور، رأی اصراری صادر نماید و پرونده، براساس تجدیدنظرخواهی محکوم علیه، مجدداً در دیوان عالی کشور مطرح شود، اگر شعبه دیوان، استدلال دادگاه را بپذیرد حکم، ابرام والا پرونده حسب مورد، در هیأت عمومی شعب حقوقی یا کیفری دیوان عالی کشور مطرح خواهد شد. رأی صادره از سوی هیأت عمومی، معمولاً با عنوان رأی اصراری شناخته می‌شود و چنانچه مشتمل بر نقض دادنامه تجدیدنظر خواسته باشد، برای دادگاه مرجوع الیه، لازم‌الاتباع خواهد بود. آراء اصراری صادره از هیأت عمومی شعب حقوقی یا کیفری دیوان عالی کشور، غالباً در ایجاد رویه یکسان قضائی و هماهنگ نمودن تفاسیر متعدد محاکم از قانون، نقش بسزایی داشته و نتیجتاً ابزار مؤثری برای ایفای نقش نظارتی دیوان عالی کشور در حسن اجرای قوانین در محاکم است. البته باید توجه داشت که آراء اصراری، اصولاً برای دادگاهها، الا دادگاه مرجوع الیه در صورت نقض حکم تجدیدنظر خواسته، لازم‌الاتباع نیست، لیکن با توجه به اینکه آراء

مزبور، تفسیر شعب حقوقی یا کیفری دیوان عالی کشور از قانون است، در عمل مورد اتباع و استناد غالب دادگاهها در موارد مشابه قرار می‌گیرد.

۵) صدور رأی وحدت رویه: با اینکه ایجاد وحدت رویه قضائی، براساس اصل ۱۶۱ قانون اساسی، به‌عنوان یکی از اهداف تشکیل دیوان عالی کشور بیان گردیده، لیکن بی‌تردید اختیار دیوان عالی کشور، در صدور چنین آرای را باید یکی از طرق ایفای نقش نظارتی دیوان مذکور بر حسن اجرای قوانین در محاکم دانست. آراء وحدت رویه در واقع به استنباطات متشتمت و مختلف دادگاهها و شعب دیوان عالی از قانون پایان بخشیده و رویه واحدی در استنباط از قانون ایجاد می‌کند و با توجه به اینکه برای دادگاهها و شعب دیوان عالی کشور در موارد مشابه لازم‌الاتباع هستند زمینه تفسیر متحدالشکل و اجرای صحیح قانون در محاکم را فراهم می‌سازند. ماده واحد قانون مربوط به وحدت رویه قضائی مصوب سال ۱۳۲۸^۱ و ماده ۳ الحاقی به قانون آئین دادرسی کیفری مصوب سال ۱۳۳۷^۲، مستند صدور آرای وحدت رویه از سوی هیأت عمومی دیوان عالی کشور در مواردی است که شعب دیوان عالی کشور یا دادگاهها راجع به استنباط از قوانین در موارد مشابه، رویه‌های متفاوتی اتخاذ نموده باشند. در این صورت موضوع به تقاضای رئیس قوه قضائیه یا رئیس دیوان عالی کشور و یا دادستان کل کشور درخصوص اختلاف رویه شعب دیوان عالی کشور، و به تقاضای دادستان کل کشور در صورت اختلاف رویه دادگاهها، در هیأت

۱- «هرگاه در شعب دیوان عالی کشور نسبت به موارد مشابه رویه‌های مختلف اتخاذ شده باشد به تقاضای وزیر دادگستری یا رئیس دیوان مزبور و یا دادستان کل، هیأت عمومی دیوان عالی کشور که در این مورد لااقل با حضور سه ربع از رؤساء و مستشاران دیوان مزبور تشکیل می‌یابد موضوع مختلف فیه را بررسی کرده و نسبت به آن اتخاذ نظر می‌نماید. در این صورت نظر اکثریت هیأت مزبور برای شعب دیوان عالی کشور و برای دادگاهها در موارد مشابه لازم‌الاتباع است. و جز بموجب نظر هیأت عمومی یا قانون قابل تغییر نخواهد بود.»

۲- «هرگاه از طرف دادگاهها اعم از حقوقی و جزائی راجع به استنباط از قوانین رویه‌های مختلفی اتخاذ شده باشد دادستان کل پس از اطلاع مکلف است موضوع را در هیأت عمومی دیوان کشور مطرح نموده رأی هیأت عمومی را در آن باب بخواهد رأی هیأت عمومی در موضوعاتی که قطعی شده بی‌اثر است ولی از طرف دادگاهها باید در مورد مشابه پیروی شود.»

عمومی دیوان مطرح می‌شود و رأی هیأت مزبور برای شعب دیوان عالی کشور و دادگاهها در موارد مشابه لازم‌الاتباع خواهد بود. در خصوص اختلاف نظر دادگاهها در امور حسبی نیز ماده ۴۳ قانون امور حسبی مقرر می‌دارد:

«دادستان دیوان کشور از هر طریق که مطلع به سوء استنباط از مواد این قانون در دادگاهها شود یا به اختلاف نظر دادگاهها راجع به امور حسبی اطلاع حاصل کند که مهم و مؤثر باشد نظر هیأت عمومی دیوان کشور را خواسته و به وزارت دادگستری (قوه قضائیه با توجه به اصلاحات فعلی) اطلاع می‌دهد که به دادگاهها ابلاغ شود و دادگاهها مکلفاند بر طبق نظر مزبور رفتار نمایند.»

ملاحظه می‌شود که طرق فوق‌الاشعار، با توجه به شأن و طبیعت قضائی دیوان، رسیدگیهای قضائی حکمی به منظور نظارت بر حسن اجرای قوانین در محاکم هستند که می‌توانند هدف از تشکیل دیوان عالی کشور را، که همانا پاسداری از حریم قانون در دادگاهها از طریق رسیدگی قضائی حکمی است، به خوبی تأمین نمایند. تأسیس واحد نظارت بر محاکم از سوی دیوان عالی کشور، چنانچه در راستای اجرای وظائف قضائی دیوان عالی کشور به شرح مذکور در فوق و به منظور تشخیص مواردی باشد که اعمال بند دوم ماده ۱۸ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب یا طرح موضوع در هیأت عمومی دیوان عالی کشور جهت اتخاذ رویه واحد و صدور رأی وحدت رویه را اقتضا کند اقدامی مؤثر در راستای اجرای وظیفه دیوان عالی کشور در نظارت بر حسن اجرای قوانین در محاکم خواهد بود. لیکن اگر هدف از آن، اقدام به بازرسی از محاکم از طریق اعزام هیأت‌های بازرسی به منظور نظارت بر چگونگی اجرای قوانین در محاکم باشد، موجب خروج دیوان عالی کشور از وظائف قانونی، مغایر با اهداف تاریخی تشکیل این مرجع عالی و باعث تنزیل شأن عالیترین مرجع قضائی کشور در حد مرجعی اداری و اجرائی خواهد بود که مصالح قضائی کشور نیز آن را ایجاب نمی‌کند. نظر شورای محترم نگهبان را در پاسخ به استعلام دادستان کل کشور نیز در همین راستا باید تفسیر نمود. متن استعلام و پاسخ شورای نگهبان به شرح ذیل است:

«با عنایت به اینکه طبق قوانین موجود (که قسمتی از آن به ضمیمه ارسال می‌گردد) نظارت بر دادسراها و محاکم با دادرسی دیوان عالی کشور و دادستان کل کشور است و از سوی دیگر بر مبنای استنباط از اصل یکصد و شصت و یک قانون اساسی، واحد نظارت بر محاکم زیر نظر ریاست محترم دیوان عالی کشور تشکیل شده است، خواهشمند است اعلام نظر فرمایند:

۱. دیوان عالی کشور در اصل مذکور شامل دادرسی دیوان عالی کشور هم هست یا خیر؟

۲. در صورتی که دیوان عالی کشور شامل دادرسی دیوان باشد نظارت ریاست دیوان بر محاکم نیاز به قانون دارد یا طبق همین اصل ریاست دیوان می‌تواند در عرض دادرسی دیوان، نظارت بر محاکم داشته باشد؟»

«۱- با توجه به تشکیلات موجود عنوان "دیوان عالی کشور" در اصل ۱۶۱ قانون اساسی شامل دادرسی دیوان عالی نیز می‌باشد.

۲- در خصوص نظارت رئیس دیوان عالی کشور و دادستان کل کشور و ایجاد واحد نظارت توسط هر یک از آنان اصل ۱۶۱ ساکت است و نیاز به قانون دارد.»^۱

به نظر می‌رسد غرض از تشکیل واحد نظارت که در تفسیر شورای نگهبان از اصل ۱۶۱ قانون اساسی به آن اشاره گردیده، تشکیل واحدی به منظور اجرای وظائف قضائی دیوان عالی کشور در نظارت بر اجرای صحیح قوانین در محاکم و به ترتیبی است که فوقاً مورد اشاره قرار گرفت و نظریه مزبور، دلالتی بر لزوم تعیین و اعزام هیأت‌های بازرسی به محاکم به منظور نظارت بر چگونگی اجرای قوانین در

دادگاههاست.

۱- سند شماره ۱۲۲۲۷ مورخه ۲۲/۵/۳۱ هجری قمری به توضیحات دکتر سیدجلال‌الدین حسینی دلیل نظریه فوق حقوق اساسی و نهادهای سیاسی جمهوری اسلامی ایران، پاورقی ۳۶۶

۴. مراد از دیوان عالی کشور در اصل یکصدوشصت و یک

همان طوری که از تفسیر شورای نگهبان به شرح مذکور در فوق نیز به روشنی پیداست، دیوان عالی کشور در اصل ۱۶۱ قانون اساسی، دادسرای دیوان عالی کشور را نیز شامل می‌شود. نقشی که دادسرای دیوان عالی کشور در نظارت بر حسن اجرای قوانین در محاکم دارد، از طریق اعمال ماده ۳۱ و بند دوم ماده ۱۸ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب (ماده ۱۷ قانون تجدیدنظر احکام دادگاهها و بند دوم ماده ۸ قانون مذکور درخصوص آراء صادره از محاکم نظامی) و به ترتیبی است که فوقاً مذکور افتاد. همچنین دادستان کل کشور، براساس اختیار حاصله از مواد ۲۳ و ۲۴ قانون اصلاح پارهی از قوانین دادگستری مصوب سال ۱۳۵۶، حق درخواست تجویز اعاده دادرسی در امور کیفری را داراست که به نوعی نظارت دادسرای دیوان عالی کشور بر حسن جریان امور در محاکم را تأمین می‌سازد. بعلاوه دادستان کل کشور تقاضای تشکیل هیأت عمومی دیوان عالی کشور به منظور اتخاذ رویه واحد و صدور رأی وحدت رویه در مواردی را داراست که شعب دیوان عالی کشور یا دادگاهها راجع به استنباط از قوانین در موارد مشابه، رویه‌های متفاوتی اتخاذ نموده باشند^۱ یا در تفسیر مقررات مربوط به قانون امور حسبی، دچار سوء استنباط شده باشند.^۲ مجموعه این اختیارات و وظائف، ابزارهای نظارتی مناسبی را در اختیار دادسرای دیوان عالی کشور قرار می‌دهد تا در معیت دیوان عالی کشور، براساس اصل یکصدوشصت و یکم قانون اساسی، بر اجرای صحیح قوانین در دادگاهها نظارت نماید.

۵. تعیین ضوابط از سوی رئیس قوه قضائیه

قسمت اخیر اصل یکصدوشصت و یکم قانون اساسی، تشکیل دیوان عالی کشور

۱- ماده واحده قانون مربوط به وحدت رویه قضائی مصوب سال ۱۳۲۸ و ماده ۳ الحاقی به قانون آئین دادرسی کیفری مصوب سال ۱۳۲۷.
 ۲- ماده ۴۳ قانون امور حسبی

را به منظور اجرای وظائف مذکور در این اصل، براساس ضوابطی می‌داند که رئیس قوه قضائیه تعیین می‌کند. حال نکته این است که وظیفه رئیس قوه قضائیه در این ارتباط چیست؟ آیا تعیین ضوابط مشخصی از سوی رئیس قوه قضائیه به منظور اجرای وظائف محوله بر دیوان عالی کشور لازم است یا اینکه صرف تشکیل دیوان براساس ضوابطی است که عالیترین مقام قوه قضائیه تعیین می‌کند؟ و در هر صورت، آیا ضوابط مزبور از سوی قوه قضائیه معین گردیده یا نیاز به تعیین ضوابط، از طریق تدوین لایحه‌یی جهت تقدیم به مجلس یا تهیه آیین‌نامه مشخصی وجود دارد؟

به نظر می‌رسد به منظور پاسخ به سئوالات مذکور، وظائف رئیس قوه قضائیه، به شرح مذکور در اصل یکصد و پنجاه و هشتم را باید مروری مجدد نمود: براساس اصل مذکور، رئیس قوه قضائیه، موظف به ایجاد تشکیلات لازم در دادگستری به تناسب مسئولیتهای اصل یکصد و پنجاه و هشتم، تهیه لوایح قضائی متناسب با جمهوری اسلامی و استخدام قضات عادل و شایسته و عزل و نصب و انجام امور اداری آنها براساس موازین قانونی است. از جمله تشکیلات مهم قوه قضائیه، دیوان عالی کشور است که در رأس کلیه دادگاهها و مراجع قضائی قرار گرفته است. با توجه به اهمیت دیوان عالی کشور در نظام قضائی ایران، قانونگذار اساسی، در اصل یکصد و شصت و یکم، ضمن احصاء وظائف مهم مرجع مذکور، تشکیل آن را منوط به ضوابط معینه از سوی رئیس قوه قضائیه نموده است. جمع اصل یکصد و شصت و یکم و بند اول یکصد و پنجاه و هشتم اقتضاء دارد که تعیین ضوابط از سوی رئیس قوه قضائیه به شرح مذکور در اصل یکصد و شصت و یکم را ناظر بر تشکیل دیوان عالی کشور، تعیین تعداد شعب آن، تعیین تشکیلات هر یک از شعب، نصب قضات واجد شرایط و نظائر آن بدانیم که در واقع در راستای ایجاد تشکیلات لازم در دادگستری به شرح مذکور در اصل یکصد و پنجاه و هشتم است.^۱ به عبارت دیگر، اصل

۱- ملاحظه کنید: حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران، دکتر سیدجلال‌الدین مدنی، جلد ششم، ص

۱۶۴. نویسنده در تبیین اصل ۱۶۱ قانون اساسی ضوابط تشکیل دیوان عالی کشور، را با شورای عالی قضائی وقت دانسته است.

۱۶۱ قانون اساسی را می‌توان به دو بخش تقسیم نمود: اولاً (دیوان عالی کشور به منظور نظارت بر اجرای صحیح قوانین در محاکم و ایجاد وحدت رویه قضائی و انجام مسئولیتهایی که طبق قانون به آن محول می‌شود تشکیل می‌گردد و ثانیاً) دیوان عالی کشور بر اساس ضوابطی که رئیس قوه قضائیه تعیین می‌کند تشکیل می‌گردد. با این ترتیب، بخش اول اصل ناظر بر احصاء وظائف دیوان عالی کشور و بخش دوم ناظر بر تشکیل آن است که بخش اخیر با توجه به وظائفی که بر اساس اصل ۱۵۸ قانون اساسی به عهده عالیترین مقام قوه قضائیه نهاده شده است، بر عهده رئیس قوه قضائیه است.^۱

بر این اساس، ضوابط لازم از سوی شورای عالی قضائی وقت طی لایحه تشکیل دادگاههای کیفری یک و دو و شعب دیوان عالی کشور تهیه و به مجلس تقدیم گردید که منجر به تصویب قانون تشکیل دادگاههای کیفری یک و دو و شعب دیوان عالی کشور در سال ۱۳۶۸ شد. بر اساس ماده ۳۶ قانون مزبور، تشکیل دیوان عالی کشور در تهران پیش‌بینی و در صورت صلاحدید و اقتضاء مصلحت، به رئیس قوه قضائیه اختیار تشکیل شعبی نیز در شهرستان داده شده است. مواد بعدی این قانون، مقرراتی را در باب ریاست شعب، چگونگی ارجاع پرونده‌ها، جلسات هیأت عمومی^۲ و تشکیلات هر یک از شعب^۳ و شرایط قضات دیوان^۴ و چگونگی رسیدگی به پرونده‌ها در شعب دیوان^۵ مقرر داشته است.

با این وصف به نظر می‌رسد که ضوابط مربوط به تشکیل دیوان، در حال حاضر با توجه به قانون فوق‌الاشعار، معین گردیده و بدین ترتیب مانعی برای دیوان عالی

۱- متمم قانون اساسی مشروطه، تشکیل دیوان عالی کشور (دیوانخانه تمیز) را بشرح اصل هفتاد و پنجم پیش‌بینی کرده بود و بر این اساس نیز، قانون اصول تشکیلات مصوب ۱۳۲۹ قمری، قانون تشکیلات مصوب ۱۳۰۷، قانون اصول تشکیلات عدلیه مصوب ۱۳۱۸ و نیز قانون متمم سازمان دادگستری و اصلاح قسمتی از لایحه قانونی اصول تشکیلات دادگستری و استخدام قضات مصوب ۱۴ اسفند ۱۳۳۳، تشکیلات و سازمان دیوان عالی کشور را معین می‌نمود. آئین دادرسی مدنی و بازرگانی، دکتر احمد متین دفتری، جلد اول ص ۹۷ به بعد.

۲- ماده ۳۷ قانون تشکیل دادگاههای کیفری یک و دو شعب دیوان عالی کشور.

۳- ماده ۳۸ قانون مزبور

۴- ماده ۳۹ قانون یادشده

۵- مواد ۴۰ الی ۴۲ قانون مزبور

کشور در اجرای وظائف محوله به موجب اصل یکصد و شصت و یکم وجود ندارد.^۱ بدیهی است هرگونه تغییری در تشکیلات دیوان عالی کشور نیز محتاج تهیه لایحه قانونی از سوی قوه قضائیه و تقدیم آن به مجلس خواهد بود.

نتیجه

وظیفه نظارتی دیوان عالی کشور بر اجرای صحیح قوانین در دادگاهها، از طریق رسیدگیهای قضائی حکمی، و نه موضوعی و ماهیتی، و به ترتیبی است که در قوانین عادی مقرر است. دیوان عالی کشور در اجرای این وظیفه، از اختیار نقض یا ابرام آرای صادره توسط دادگاهها و نیز اتخاذ تصمیم در باب آرای اصراری و صدور رأی وحدت رویه برخوردار است. از مجموع بحثهای مطرح شده می‌توان نتیجه گرفت که تشکیل واحد نظارت بر دادگاهها به منظور تعیین و اعزام هیأت‌های بازرسی به محاکم، مخالف اهدافی است که از جهت تاریخی در نظامهای حقوقی مختلف برای تشکیل دیوان عالی کشور متصور بوده و باعث تنزیل شأن عالیترین مرجع قضائی کشور در حد مرجعی اداری و اجرائی خواهد بود، مضافاً به اینکه چنین اقدامی، در عمل ممکن است اصل استقلال قضات را نیز که مورد حمایت قانونگذار اساسی است مخدوش سازد. در حال حاضر، بازرسیهای دوره‌یی از نحوه کار دادگاهها، از طریق دادرسی انتظامی قضات و با توجه به ماده ۲۷ قانون اصلاح پاره‌یی از قوانین دادگستری مصوب سال ۱۳۵۶ انجام می‌پذیرد و قوه قضائیه با توجه به وظیفه خطیر خویش به شرح بند سوم اصل ۱۵۶، می‌تواند در صورت لزوم از طریق تقویت و نهادینه کردن بازرسیهای مرجع مذکور، به‌طور مؤثری حسن اجرای قوانین در محاکم را تحت نظارت مؤثر درآورد.

۱- توضیح این نکته ضروری است که قانون تشکیل دادگاههای کیفری یک و دو شعب دیوان عالی کشور بصورت آزمایشی بتصویب مجلس رسیده و مدت اعتبار آن پنج سال بوده است. اگرچه مقررات مربوط به تشکیلات دادگاههای کیفری یک و دو، با توجه به انقضای اعتبار قانون مذکور و تصویب قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب، در حال حاضر منسوخ است، لیکن تشکیل شعب دیوان عالی کشور و سازمان شعب مذکور بترتیب پیش‌بینی شده در این قانون را براساس تقریر رئیس قوه قضائیه بموجب اختیار حاصله از قسمت اخیر اصل ۱۶۱ قانون اساسی می‌توان واجد اعتبار تلقی نمود.